

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

گفته شد که فرق واجب منجز و معلق در خود تکلیف نیست؛ زیرا تکلیف الآن در هر دو صورت، فعلیت دارد و ثابت است ولی مکلف به در آنها فرق دارد به این که: مکلف به در واجب منجز، الآن امکان تحقق دارد اما در واجب معلق، مکلف به امر استقبالی است که توقف دارد بر مقدمه ای که آن مقدمه بعداً تحقق پیدا می کند.

پس تفاوت واجب معلق و منجز در حالی بودن مکلف به و استقبالی بودن آن است.

مرحوم شیخ انصاری چون که يك معنای خاصی برای واجب مشروط قائل بود و لذا شرط را به مکلف به و واجب برمی گرداند، والا در واجب مشروط هم شیخ می گفت که وجوب فعلیت دارد. قبل از استطاعت، حج واجب است و استطاعت مدخلیت در خود حج دارد، نه در وجوب حج.

چون که شیخ، واجب مشروط را به این صورت معنا می کرد، و واجب مشروط به این معنا همین واجب معلق صاحب فصول می شود ولی با این فرق که صاحب فصول معلق علیه را يك امر غیر مقدوری فرض می کرد - مثل آمدن زمان حج - ولی شیخ در واجب مشروط فرقی میان مقدور و غیر مقدور قائل نبود و استطاعت با این که يك امر مقدوری است با آمدن وقت که يك امر غیر مقدوری است از نظر شیخ فرق نمی کند.

پس در حقیقت، شیخ در معنای واجب مشروط همین واجب معلق صاحب فصول را ذکر کرده است به نحو وسیع تر و به نحوی که دایره آن امور مقدوره را هم شامل بشود.

چون این مطلب را شیخ در واجب مشروط ذکر کردند، لذا به نظر ایشان واجب معلق و منجز دیگر مفهومی ندارد و معلق به همان واجب مشروط برمی گردد و تقسیم مستقلی در مقابل واجب مطلق و مشروط نداریم و لذا ایشان تقسیم صاحب فصول را انکار کرده است و گفته شد که صورت انکار، انکار بر صاحب فصول است ولی باطن انکار را اگر نگاه کنیم معلوم می شود که شیخ واجب معلق را پذیرفته است و به معنای وسیع تر هم پذیرفته است؛ به طوری که دامنه آن، امور غیر مقدوره را هم شامل می شود، و در حقیقت ایشان حرف مشهور را در واجب مشروط رد می کنند و حرف مشهور در واجب مشروط در حقیقت مورد انکار شیخ است. والا واجب معلق به نحو وسیع اصلاً مورد انکار شیخ قرار نگرفته است. این روی مبنای شیخ بود.

اما روی مبنای آخوند و مشهور که در واجب مشروط، شرط را به هیئت و خود وجوب برمی گردانند: این تقسیم به معلق و منجز تقسیم درستی است؛ زیرا در واجب معلق و منجز، قید به تکلیف ارتباط ندارد و تکلیف در هر دو، فعلی و بالفعل است و تکلیف در هر دو تحقق دارد؛ ولی واجب و مکلف به آنها فرق می کند. مکلف به و واجب در یکی از آن دو (منجز) امر حالی و بالفعل است و در دیگری (معلق) امر استقبالی است.

پس روی مبنای آخوند و مشهور این تقسیم به حسب ظاهر، تقسیم معقولی است و مورد انکار نیست.

ولی در عین حال تقریباً دو اشکال دیگر - غیر از مبنای شیخ که اصل مبنای شیخ را آخوند نپذیرفت - روی مبنای آخوند به این تقسیم وارد است.

اشکالات وارد بر تقسیم واجب به معلق و منجز روی مبنای آخوند

در واجب مشروط که قید به هیئت برمی‌گردد

1- اشکال اول: این است که اگر يك شیء را به تقسیمات مختلف تقسیم کردند، مثلاً گفتند: الانسان إمّا عالمٌ وإمّا جاهل، که این يك تقسیم است و در تقسیم دیگر گفتند: الانسان إمّا ابیض وإمّا غیر ابیض. این دو تقسیمی که برای انسان شده است در چه صورتی می‌توانید بگویید این دو، تقسیم مستقل است؟

در صورتی است که در این دو تقسیم هر کدام از این دو قسم با دو قسم دیگری سازش داشته باشد، و این قاعده کلی است که شما که می‌گویید: الانسان إمّا عالمٌ وإمّا جاهل، این يك تقسیم است و بعد می‌گویید: الانسان إمّا ابیض وإمّا ... این در صورتی تقسیم مستقل است که انسان ابیض هم بتواند عالم باشد و هم غیر عالم، و انسان غیر ابیض هم بتواند عالم باشد و هم غیر عالم. و همین‌طور در تقسیم اول، عالمیت هم با ابیضیت می‌سازد و هم با غیر ابیض، و جاهل بودن هم با ابیض و غیر ابیض می‌سازد.

بنابراین معنای استقلال دو تقسیم این است که هر يك از اقسام يك تقسیم بتواند با تمام اقسام تقسیم دیگر سازش پیدا کند. والا اگر فرض کردیم که «الانسان إمّا ابیض وإمّا غیر ابیض»، فقط در انسان عالم است و انسان جاهل این تقسیم را ندارد، این تقسیم مستقل نمی‌شود و دو تقسیم به حساب نمی‌آید.

پس معنای دو تقسیم مستقل این است که تمام فروض و اقسام آن با هم قابل سازش و تطبیق باشند.

امّا در مانحن‌فیه این‌طور نیست. شما ابتدا يك تقسیم کردید: الواجب إمّا مطلق وإمّا مشروط، و بعد تقسیم دوم کردید: الواجب إمّا منجز وإمّا معلق. این تقسیم دوم اگر بخواهد يك تقسیم مستقل باشد معنایش این است که واجب منجز هم بتواند مطلق باشد و هم مشروط باشد، و واجب معلق هم بتواند مطلق باشد و هم مشروط باشد. اصولاً معنای دو تقسیم مستقل این است؛ در حالی که تقسیم به منجز و معلق، این ویژگی در آن نیست؛ زیرا هر دو قسم منجز و معلق از اقسام واجب مطلق است و در واجب مشروط - البته بنا بر نظر آخوند و مشهور در واجب مشروط - ، منجز و معلق تصور نمی‌شود.

پس در حقیقت تقسیم: الواجب إمّا منجز وإمّا معلق، يك تقسیم فرعی است و این تقسیم روی يك شعبه واجب - یعنی واجب مطلق - است.

این حرف با توجه به معنای معلق و منجز هم مشخص می‌شود؛ زیرا صاحب فصول می‌گوید: در هر دو واجب معلق و منجز، وجوب فعلیت دارد و تکلیف الآن ثابت است، و ثبوت فعلی تکلیف الآن فقط در واجب مطلق است و در واجب مشروط - روی نظر آخوند و مشهور - الآن تکلیف فعلیت ندارد.

پس فعلیت تکلیف در واجب منجز و معلق، مفروغ عنه است و اگر فرض فعلیت تکلیف شده باشد پس این دو قسم منجز و معلق مربوط به واجب مطلق است که در آن وجوب و تکلیف فعلیت دارد و الآن تحقق دارد. و چنانچه تقسیم به منجز و معلق مربوط

به واجب مطلق شد، چنین تقسیمی دیگر نمی‌تواند يك تقسیم مستقلی باشد؛ زیرا تقسیم مستقل آن است که با تمام تقادیر تقسیم قبلی سازش داشته باشد.

2. اشکال دوم: هر تقسیمی باید به لحاظ آن نتیجه‌ای باشد که بر آن تقسیم مترتب است. هر تقسیمی که نتیجه‌ای داشته باشد و نتیجه‌اش هم این باشد که اقسامش از نظر حکم مختلف باشند و آثار اقسام فرق بکند، چنین تقسیمی صحیح است. مثلاً اگر چنین تقسیم کنیم و بگوییم: العالم یا این‌طور است که قدّ او دو متر است یا يك متر و نیم است یا ... آثاری بر این اقسام مترتب نمی‌شود، پس تقسیم صحیحی نیست؛ زیرا باید اقسام در تقسیم از نظر آثار فرق کنند تا مجوزی برای تقسیم حاصل آید.

حال از صاحب فصول می‌پرسیم: این تقسیم به منجز و معلق چه اثری بر آن بار است و چه فایده‌ای دارد؟ مگر واجب معلق چه اثری دارد که واجب منجز ندارد؟ و واجب منجز چه اثری دارد که واجب معلق ندارد؟ از نظر آثار، فرق میان این دو واجب را بیان کنید؟

وقتی که به کلام صاحب فصول مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که ایشان يك اثری را خواسته است بر آن بار بکند و لذا گفته است: در موضوع حجّ که توقف بر زمان معین دارد، الآن که آن زمان نیامده است نتیجه‌اش این است که الآن تحصیل آن مقدمات لازم است و الآن مثلاً گرفتن گذرنامه و ... لازم است. این اثر را ایشان آورده است.

آن وقت می‌پرسیم: این اثر بر چه چیزی مترتب است؟ الآن که شما مستطیع شدید و می‌خواهید سایر مقدمات و وسایل حجّ را تهیه کنید، از شما می‌پرسیم: طبق بیان شما که تهیه این مقدمات، واجب شد؛ علّت وجوب این چیست؟ آیا علّت وجوبش این است که حجّ در آینده واقع می‌شود یا علّت وجوبش این است که وجوب حجّ فعلیت دارد؟ آیا این اثر وجوب مقدمات وجودیه مربوط به استقبالی بودن حجّ است یا مربوط به فعلیت و حالی بودن وجوب حجّ است؟

آنچه که ارتباط با این مطلب دارد این است که وجوب فعلیت دارد؛ چون که شما مستطیع هستید با استطاعت، وجوب فعلی و حالی تحقق پیدا کرده است و این فعلیت وجوب، گریبان شما را می‌گیرد و می‌گوید که مقدمات را تهیه کن. اما توقف داشتن حجّ بر زمان آینده و استقبالی بودن حجّ چه مدخلیتی در وجوب مقدمه دارد؟!

به عبارت دیگر: شما که در بحث مقدمه واجب، وجوب را برای مقدمه قائلید، این وجوب مقدمه از وجوب ذی‌المقدمه مترشح می‌شود، نه از این که ذی‌المقدمه خودش امر استقبالی است و بارها گفتیم که وجوب مقدمه ارتباطی به خود ذی‌المقدمه و مأموره ندارد. پس استقبالی بودن ذی‌المقدمه دخالتی در وجوب مقدمه ندارد.

بنابر این ثمره‌ای را که صاحب فصول بر این تقسیم مترتب کرده است و خواسته است در واجبات معلقه، وجوبی را برای مقدمات وجودیه ثابت کند، جوابش این است که درست است که این مقدمات وجوب دارند، ولی منشأ این وجوب عبارت است از: فعلیت وجوب ذی‌المقدمه، نه استقبالی بودن خود ذی‌المقدمه، چرا که استقبالی بودن دخالتی در وجوب مقدمات وجودیه ندارد. لذا نتیجه این می‌شود که این تقسیم، اثری ندارد و فایده‌ای بر این تقسیم مترتب نمی‌شود.

پس دو اشکال بر صاحب فصول وارد است: 1- تقسیم استقلالی باید روی جمیع تقادیر تقسیم قبلی باشد، و این‌جا در تقسیم واجب به معلق و منجز چنین نیست.

2- اثری بر این تقسیم ترتب نمی‌یابد و فایده‌ای ندارد.

آخوند می‌گوید: در عین این‌که ما خودمان دو اشکال کردیم، يك اشکالات دیگری به خصوص واجب معلق شده است که آن اشکالات را می‌خواهیم جواب دهیم:

يك اشکال مهمی که در واجب معلق شده است از طرف محقق نهاوندی است که گفته است: واجب معلق اصلاً قابل تصوّر نیست و نمی‌توانید آن را تصویر کنید.

اشکال ایشان این است که در اوامری که مولى نسبت به عبد خودش صادر می‌کند (چه در شریعت و چه در غیر شریعت)، این ایجاد بعثی را که مولى متوجه عبد می‌کند به منزله آن اراده‌ای است که انسان در افعال اختیاری خودش دارد. به عبارت دیگر: مثلاً مولى می‌خواهد بلند شود و يك ظرف آبی بیاورد. این‌جا دو حال برای مولى ممکن است پیش بیاید: يك وقت خودش اراده می‌کند و مباشرتاً می‌رود ظرف آب را می‌آورد، يك وقت می‌بیند که خودش حالش را ندارد که بالمباشره انجام دهد، این‌جا است که دستور صادر می‌کند و آوردن ظرف آب را برای عبد ایجاب می‌کند.

پس این ایجاب و بعث در اموری که از مکلف و مأمور صادر می‌شود به جای همان اراده‌ای است که انسان در افعال اختیاری و مباشرتاً خودش دارد. پس ایجاب و بعث جانشین افعال مباحثی و مستقیم است. خوب حالا که این‌طور شد، ایشان می‌فرماید: معنای اراده چیست؟

اراده عبارت است از: شوق المؤكّد المحرّك للعضلات نحو المراد: شوق کامل و مؤکدی که حالت انتظاریه ندارد و آن شوق مؤکد، عضلات و قوای جسمانی انسان را به سوی مراد و آن معنای مورد تعلّق اراده تحریک می‌کند.

سپس ایشان می‌گوید: حالا که معنای اراده این‌طور شد، پس معنایش این است که انسان الآن نمی‌تواند اراده بکند که يك ماه دیگر عملی را انجام دهد؛ زیرا شوق مؤکد محرّك للعضلات یعنی: همین الآن تحریک می‌کند و همین الآن انسان را وادار می‌کند که مراد را انجام بدهد. پس چطور تصور می‌شود که الآن انسان اراده کند ولی يك ماه دیگر يك عملی را انجام بدهد؟!

بنابراین همان‌طوری که اراده نمی‌تواند متعلّق به يك امر استقبالی بشود، ایجاب و بعث هم که جانشین اراده است نمی‌تواند متعلّق به امر استقبالی بشود. پس چطور می‌شود الآن حجّ واجب باشد، حجّی که زمان معین در آن دخالت دارد و چند ماه دیگر باید این زمان تحقق یابد؟ و چطور معقول است که الآن واجب، فعلی باشد؛ در حالی که این ایجاب به جای اراده است و همان‌طور که اراده نمی‌تواند به امر استقبالی توجه پیدا کند ایجاب و بعث هم که جای اراده است همین‌طور است؟

جواب مرحوم آخوند: ابتدا باید راجع به خود اراده صحبت کرد و بعد نسبت به ایجاب و بعث که جانشین اراده است.

در باب اراده این مطلب بدیهی است که انسان همان‌طوری که می‌تواند اراده‌اش متعلّق به يك امر حالی شود، همین‌طور اراده‌اش امکان دارد به امر استقبالی تعلّق گیرد. شما به وجدان خودتان مراجعه کنید، مگر الآن اراده ندارید که ماه رمضان آینده برای تبلیغ بروید؛ این اراده شما الآن است ولی مسافرت بعداً است و در ماه رمضان است. پس وجداناً انسان می‌بیند که اراده‌اش می‌تواند به يك امر استقبالی تعلّق بگیرد و این قابل انکار نیست و انکارش انکار وجدان انسان است. به عبارت دیگر، چنانچه مراد و مقصود امر استقبالی باشد، وقوف بر مقدماتی باشد، وجداناً اراده انسان به آن تعلّق پیدا می‌کند و به تبع آن اراده به مقدمات آن تعلّق پیدا می‌کند و این‌طور نیست که اراده به مقدمات اراده استقلالی باشد، بلکه يك اراده تبعی و ترشحی است.

حالا که این امر وجدانی مسلم شد پس این عبارتی که در تعریف اراده بکار رفته است - الشوق المؤكّد المحرّك للعضلات نحو

المراد - یعنی چه؟ زیرا الآن در اراده رفتن به تبلیغ، تحريك عضلات در کار نیست؟

از عبارت آخوند استفاده می‌شود که ما دوجور می‌توانیم این عبارت را معنا کنیم:

- یکی این‌که کلمه «المحرک» را که در تعریف اراده اخذ شده است به ظاهرش اخذ کنیم که محرک، یعنی: محرک فعلی و بالفعل و این‌که همین الآن محرک باشد.

اگر محرک بالفعل معنا کردیم الآن تحريك فعلی برای تحقق مراد وجود ندارد. ایشان می‌فرماید: پس «نحو المراد» را باید این‌طور معنا کرد: تحريك فعلی به جانب مراد باشد، یعنی: اگر مراد شما مقدماتی و وسایلی لازم دارد از الآن برای تهیه وسایل و مقدمات آن اقدام می‌کنید، مثلاً برای تبلیغ مطالعه می‌کنید. پس الآن تحريك فعلی و بالفعل به سوی مراد است.

بنابراین می‌توانیم بگوییم: اراده عبارت است از: شوق مؤکدی که الآن تحريك بالفعل دارد ولی تحريك بالفعل آن به جانب مراد است، یعنی: هدف، رسیدن به مراد است و اگر هدف مقدماتی دارد الآن مقدماتش را انجام می‌دهیم. پس مراد از محرک، تحريك بالفعل و الآن است؛ ولی معنای تحريك فعلی این نیست که الآن، مراد حاصل شود، بلکه تحريك به طرف مراد و مقدمات و وسایل مراد است.

- ممکن است این عبارت را طور دیگر معنا کنیم که: در «المحرک للعضلات»، مقصود تحريك فعلی نیست و تحريك شائی مراد است و اصولاً این تعبیر «المحرک للعضلات» در تعریف اراده موضوعیت ندارد؛ بلکه این را برای يك هدفی آورده‌اند که عبارت است از این‌که اینها دیده‌اند اگر اراده را تنها به شوق مؤکد معنا کنند شاید در اذهان بیاید که همان اولین مرتبه از شوق مؤکد، اراده است. ولی اینها می‌خواهند بگویند اراده اولین مرتبه شوق مؤکد نیست، پس «المحرک» و نفس تحريك عضلات مدخلیتی در تعریف اراده ندارد و آوردن این قید برای رساندن آن بالاترین مرتبه شوق مؤکد است. و در نتیجه، در مواردی که اراده به يك امر استقبالی تعلق پیدا کرده است، این شوق موجود در نفس شأنیت تحريك عضلات را دارد، لکن به جهت عدم وجود موضوع یعنی نرسیدن زمان مراد، تحريك فعلی وجود ندارد.

پس در باب اراده دیدید که همان‌طور که به امر حالی می‌تواند متعلق شود به امر استقبالی هم امکان تعلق دارد.

این حرف و تصویر مطلب در اراده بود، اما در بعث و ایجاب هم که جانشین اراده است بحث دیگری داریم.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين